

۲۵۵۵۴۱

۶۸ / ۱۰ / ۳۰

طی شده پیاده

سید ابوالحسن آل محمد

نوشته

۱۳۹۸

سرشناسه	:	آل محمد، سید ابوالحسن، ۱۳۲۹-
عنوان و نام پدیدآور	:	نیمه راه طی شده / سید ابوالحسن آل محمد.
مشخصات نشر	:	تهران: نوشتار، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	۲۹۶ ص.
شابک	:	978-622-99210-6-7
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	داستان های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	:	Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگ	:	PIR۸۳۳۳
رده بندی بیوی	:	۸۱۴۳/۶۲
شماره کتابخانه ملی	:	۵۸۵۵۳۷۲

نیمه راه طی شده

نویسنده: سید ابوالحسن آل محمد

نوبت چاپ: اول

سال انتشار: ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰ جلد

ناشر: انتشارات نوشتار

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۲۱۰-۶-۷

ISBN: 978-622-99210-6-7

نوشتار

NeveshtarBooks.ir

کلیه حقوق این اثر محفوظ است.

تکثیر، انتشار و یا ذخیره سازی تمام یا بخشی از این اثر به هر شکل و یا هر هدف بدون مجوز از ناشر، غیرقانونی و قابل پیگرد است.

پیشتر؟

در یک روز بهاری، سهیلا همسرم در تراس خانه نشسته بودیم و چای می نوشیدیم و همان طور که به موسیقی گرس می زدیم، حرف می زدیم. البته بیشتر، من حرف می زدم تا او. از زمین زمان به هم می دوختم و صحبت می کردم.

من خودم همیشه آدمی بودم و شاید هنوز هم باشم، که در اجتماعات زیاد حرف نمی زدم و اهل بزم و گرم کردن مجلسی هم نبودم. بیشتر مسام می بودم تا سخنور. در مدرسه هم که بودیم انشا را فقط خوب می خواندم. ولی هر وقت با سهیلا تنها بودیم، سخنوری من گل می کرد. شاید یکی از دلایلی داشتن مستمع خوب بود. هرچند که مستمع خوب هم یک روز از پر حرفی خسته می شود.

آن روز سهیلا ضمن اینکه به حرف هایم گوش می داد، گفت: «هیچ می دونی که از قدیم گفتن اونایی که زیاد حرف می زنن، می تونن بنویسن.» گفتم: «راست می گی؟» گفت: «آره.» ولی این را هم اضافه کرد: «البته نه همه.» گفت: «ولی تو چی؟ می تونی این مطالب و داستان های سر که سرهم می کنی و برای من می گی بنویسی؟» گفتم: «فکرش رو نکرده بودم. هرچند که در گذشت، اما تو دوران دبیرستان، برای مجله دیواری مدرسه مطلب می نوشتی و یکی دو بار هم برای یه مجله معتبی در تهران داستان کوتاه نوشتی که کلاً برمی گرده به زمان خیلی دور.»

سهیلا گفت: «واقعاً؟ بیا و شروع کن. یه داستانی و حکایتی از اینایی که می گی بنویس. شاید تونستی. البته نمی خواد داستان بلندی باشه. همین مطالبی رو که برای من صحبت می کنی و می گی به صورت داستان کوتاه بنویس.» گفتم: «به چشم.»

می دانستم نوشتن کار ساده ای نیست. قصد نوشتن داشتن، کافی نیست. اول از همه همت می خواهد؛ دوم انگیزه و از همه مهم تر، دلیلی برای نوشتن.

یک هفته از این صحبت‌های ما گذشت. یک روز سهیلا پرسید: «شروع کردی یا فکر کردی که در چه زمینه‌ای می‌خواهی بنویسی؟» گفتم: «نه هنوز.» گفت: «خُب، تو هم شاید جزء اون دسته آدم‌هایی هستی که فقط حرف می‌زنی و توان نوشتن نداری.»

این حرفش شاید جرقه اصلی را برای من زد و من از فردای آن روز بدون آنکه بدانم چه می‌خواهم بنویسم و یا مسیر مشخصی برای داستانی طرح‌ریزی کرده باشم؛ شروع به نوشتن کردم. چند صفحه‌ای که نوشتم از سهیلا خواستم که بخواند و بعد نظرش را به من بدهد. گفت: «من الان نخونم بهتره چون چیزی از داستانی که می‌خواهی بنویسی معلوم نیست. باشه وقتی تموم شد. هم می‌خونم؛ هم باهم مرور می‌کنیم و اشکالی اگه داشت باهم رفع می‌کنیم.»

در نخستین نیمه‌ها، داستان بودم که سهیلا همسرم عزیزم به صورت غیرمنتظره پرواز کرد و رفت و ما را تنها گذاشت. برای هیچ مصیبتی بالاتر از این نبود. مانده بودم داستان را برای کی تکمیل کنم و دیگر کی با من در هم حواصی داستان همراه می‌شود. خواستم به کل نوشتن را کنار بگذارم که برای مدتی هم کنار گذاشتم. ولی بعد با یادآوری صحبت‌هایش مجدداً نوشتن داستان را پی گرفتم.

بعد از گذشت یک سال از صحبت ای من با سهیلا این داستان خوب یا بد تمام شد و برای من این حسن را داشت که هر لحظه که مسعول نوشتم من شدم سهیلا را کنار خودم احساس می‌کردم و فکر می‌کردم سهیلا مثل همیشه کنارم نشسته و حرف‌هایم گوش می‌کند و این بهترین انگیزه نوشتن برای من بود.

الان این داستان تمام شده است و من آن را با همه کمالاتی که داشتم به سهیلا تقدیم می‌کنم؛ کسی که همیشه در قلب من است و جاییش برای اظهار نظرهای سازنده در زندگی خالی است. دوم به فرزندان خویم سیده لعلیا و سید علیرضا تقدیم می‌کنم که با مواظبت‌های خود از من در این شرایط خاص، امکان نوشتن و تکمیل داستان را برای من فراهم نمودند.

سید ابوالحسن آل محمد

اسفند ۱۳۹۷